

حزب کمونیست فرانسه - ۲
سرژ وولیکو - دانیل تارتاکوفسکی
حزب کمونیست فرانسه
در دوره زمان و حوادث
ترجمه ن. کیانی

دستاوردهای بازگشت ناپذیر
نوع جدیدی از پراتیک انقلابی

در بخش گذشته به توصیه‌های انترناسیونال کمونیست و پیامدهای منفی آن بر فعالیت حزب کمونیست اشاره کردیم. اکنون لازم است به آن روی سکه نیز نظری بیاندازیم و ببینیم همین رهنمودها چه تاثیری در تبدیل شدن حزب کمونیست به یک حزب تراز نوین و ایجاد یک جنبش سندیکایی نیرومند داشت.

امپریالیسم فرانسه از جنگ پیروز بیرون آمد. اما با انقلاب در روسیه پایگاه عمده‌ای که این امپریالیسم در آن سرمایه‌گذاری کرده بود از دست رفت. در عین حال ورود امپریالیسم برتر آمریکایی به صحنه پدیده تازه‌ای بود که باید از آن پس به حساب آورده می‌شد. برای مقابله با این وضع، امپریالیسم فرانسه به تجدید ساختاری عمیق دست زد؛ تجدید ساختاری که تناسب نیروهای سیاسی و بویژه وزنه طبقه متوسط در فرانسه، اجرای آن را با دشواری روبرو می‌ساخت.

امپریالیسم فرانسه، در شرایط نوین رقابت امپریالیستی، زمانی امیدوار بود که بتواند امپریالیسم آلمان را تابع خود کند (اشغال روه‌ر توسط ارتش فرانسه)، سپس با شکست این امید به دیگر راه‌ها روی آورد: سودآوری بهتر از مستعمرات از طریق گذار تدریجی از "کلنیزاسیون به امپریالیسم"، تنگ تر کردن حلقه استثمار تا بتوان سود را در متروپل به نحوی محسوس افزایش داد.

این گزینش‌ها او را ناگزیر کرد، در خارج، به ژاندارم نظام استعماری تبدیل شود (مانند جنگ در مراکش و الجزایر) و در داخل فرانسه، به سمت تمرکز صنعتی و تکامل و تکمیل تولید حرکت کند. این گزینش‌ها، در شرایط ثبات داخلی، موجب بالا گرفتن مقاومت در میان مردم شد و بدینسان به سود حزب کمونیست تمام شد و به این حزب کمک کرد تا بر مشکلات داخلی غلبه کند، خود را تحکیم کند و تحول بخشد.

بر فضای آن سالها، سنت‌های دیرمان سندیکالیست‌های انقلابی همچنان با قدرت حاکم بود. تحت تاثیر این سنت‌ها، حزب، نخست انحصار هر گونه مداخله در عرصه اعتصابات را به سندیکاها واگذار کرد (اعتصباتی که در آن زمان محدود بود) و نخستین سلاح هایش را در عرصه مبارزه با امپریالیسم بکار انداخت. حزب کوشید تا در میان سپاهیان جنبش‌های برادری را گسترش دهد، از اشکال تهاجمی در مبارزات پارلمانی بهره گرفت و کمیته اقدام برضد اشغال روه‌ر را بوجود آورد. در این کمیته، حزب کمونیست، "سازمان جنگ رفتگان پیشین"، سازمان سندیکایی **ث. ژ. ت. یو** و "اتحادیه آنارشویست" گرد آمده بودند. تشکیل این کمیته را می‌توان نخستین تلاش (با تاثیرات محدود) برای تشکیل **جبهه واحد** دانست. حزب همچنین، در اکتبر ۱۹۲۵، مبتکر یک اعتصاب عمومی شد که هر چند ابعادی محدود داشت، نخستین اعتصاب سیاسی ضد امپریالیستی در سراسر تاریخ جنبش کارگری فرانسه محسوب می‌شد.

تشکیل نخستین حوزه‌ها در کارخانه‌ها، در پی سیاست **بلشویزاسیون**، به حزب امکان گسست از سنت مبارزاتی حزب سوسیالیست را داد، سنتی که سیاست را تنها به دایره‌ای محدود کرده بود که بورژوازی تعیین می‌کرد. اینکه پراتیک حزب در این دوران غالباً و قبل از هرچیز سندیکایی بود، علیرغم جنبه‌های منفی آن که در بخش گذشته به آن اشاره کردیم، از اینسوی به مبارزه با برنامه‌های سرمایه‌داری کمک کرد و در درازمدت موجب شد کمونیست‌ها بتوانند عرصه سندیکایی را، که در آن زمان زیر سلطه رفرمیست‌ها قرار داشت، در اختیار خود گیرند.

بنابراین بخش فرانسه انترناسیونال کمونیست در همان سال‌ها که اعضای آن کاهش می‌یافت مبارزه‌ای را آغاز کرد که در گسست از پراتیک سوسیالیسم فرانسه تا آن زمان بود، سوسیالیسمی که زیاده‌روی‌های استعمار و خشونت آن را زیر سوال می‌برد نه درستی اساس و بنیان آن را. سوسیالیسمی که بنام عدم مداخله در امور سندیکایی، هرگونه شرکت در مبارزه کارگری را ممنوع کرده بود و بدینسان عرصه‌ای را خالی گذاشته بود که دقیقاً محل بازتولید سرمایه بود، همان سرمایه‌ای که این سوسیالیسم مدعی بود با آن مبارزه می‌کند. اگر حزب کمونیست نمی‌تواند ادعا کند که در همه جبهه‌ها مبارزه می‌کرد، لاقلاً بر عرصه‌هایی انگشت گذاشته بود که در شرایط نوین رقابت امپریالیستی، برای امپریالیسم فرانسه ارزش استراتژیک داشتند. بورژوازی به این امر آگاه بود و به همین دلیل حزب را امواج حملات شدید خود کرده بود. این در حالی بود که قبل از جنگ (و لاقلاً از زمان کمون پاریس) بورژوازی دیگر نیازی به سرکوب قهرآمیز سازمان‌های **سیاسی** طبقه کارگر نمی‌دید.

اتفاقاً یکی از دلایل ریزش اعضای حزب که هیچکس به آن اشاره نمی‌کند همین پیگردها و سرکوب‌ها بود که مبارزان کارگری و پیوستگان به حزب طعمه آن بودند و نمایندگان و رهبری حزب نیز از آن در امان نبودند.

کادرهایی تراز نوین

توصیه‌ها و رهنمودهای انترناسیونال کمونیست کمک کرد که در ۱۹۲۲ نفوذ کادرهای سوسیال دمکرات در حزب کمونیست کاهش یابد اما حزب نمی‌توانست به صرف این رهنمودها به کادرهای تراز نوینی مجهز شود که کمبود آن را داشت. برای اینکه چنین کادرهایی بوجود آیند لازم بود که حزب قدم به عرصه مبارزاتی گذارد که به شرایط آن اشاره کردیم. نبرد حزب برضد اشغال **روهر آلمان** توسط ارتش فرانسه موجب شد که مبارزان سندیکایی **ث.ژ.ت.یو**، جوانان کمونیست و حزب کمونیست در مبارزه‌ای مشترک متحد شوند. این نبرد چهره و سیمای حزب را تحول بخشید. مبارزان سندیکایی و جوانان کمونیست در آن حزبی متفاوت با دیگر احزاب را دیدند و به آن پیوستند. کادرهای برخاسته از جوانان کمونیست و **ث.ژ.ت.یو** در آن زمان حتی به رهبری حزب راه یافتند. اما هنوز نبردهایی که بتواند پراتیک‌های مختلف اینان را هماهنگ کند وجود نداشت و در نتیجه همه آنان جز این که با هم در این مسیر همزیستی کنند کاری دیگر نمی‌کردند. این در شرایطی بود که مشی **بلشویزاسیون** اگر نمی‌توانست پراتیک آنها را متحد کند، لاقلاً مدعی بود که ایدئولوژی آنان را متحد می‌کند.

همین سیاست **بلشویزاسیون** با اینحال امکان ظهور کادرهای نوین و پرشمارتر را فراهم آورد. یعنی مبارزان کارگری و سازماندهندگان مبارزه طبقه کارگر در محل کارخانه و کارگاه. این کادرها که در یک پراتیک سیاسی نوین شکل می‌گرفتند تبدیل به کارآموزان نخستین آموزشدهنده‌های مرکزی حزب شدند که در آن زمان پایه‌گذاری می‌شدند. آنان سپس به کارخانه باز می‌گشتند و در آنجا غالباً به کادرهای سندیکایی تبدیل می‌شدند.

بدینسان بود که رهبری ملی حزب کمونیست نیز بیشتر کارگری شد. در ژوئیه ۱۹۲۴، پیر سرماند جایگزین هانری سلیه در راس بخش فرانسه انترناسیونال کمونیست شد. تحولی پرمعنا، زیرا رهبری حزب را از کادری که ریشه در حزب سوسیالیست داشت به کادری که خاستگاه آن در جنبش سندیکایی بود انتقال داد.

یافتن مخاطبانی از میان مردم

مبارزات حزب کمونیست، پراتیک و عمل آن در نهادهایی که توانسته بود رهبری آنها را بدست آورد یا رهبری خود را بر آنها حفظ کند (شهرداری ها، تعاونی ها و ...) سرانجام توانست، در همین دهه بیست، شمار مخاطبان حزب را بسیار بیشتر از شمار اعضای حزب کند. حزب، این را مدیون سازمان های خود و ابزارهای ارتباطی مختلفی است که در اختیار داشت.

نخست روزنامه اومانیته. بخش فرانسه انترناسیونال کمونیست در واقع تنها حزب از احزاب بزرگ کمونیست اروپای غربی بود که توانست روزنامه سوسیالیستی سابق را پس از تقسیم حزب همچنان حفظ کند و این اهمیتی اندک نداشت. مردم همچنان به خواندن اومانیته ادامه می دادند، روزنامه ای که وسیله مادی کردن مخاطبان حزب کمونیست بود. در ۱۹۲۹ که حزب بیش از ۳۰ هزار عضو نداشت، شمارگان اومانیته در حدود ۲۰۰ هزار بود.

همچنین و بویژه باید به فعالیت سازمان هایی اشاره کرد که امروز آنها را سازمان های "توده ای" می نامیم ولی با توجه به ویژگی های مبارزه طبقاتی در دهه بیست، این سازمان ها را باید بیشتر همچون اجزای متشکله درون یک حزب انقلابی در حال زایش در نظر گرفت. از این زمره بودند "جنبش جنگ رفتگان سابق" که هانری باربوس بنیاد گذاشته بود و آر.آ.اس یا "جوانان کمونیست" که کمونیست های جوان در آن جمع شده بودند. این کمونیست های جوان در واقع یعنی کمونیست هایی که در سنین خدمت در ارتش بودند و در طول دهه بیست مبارزه موسوم به "آنتی" - مبارزه درون ارتش - توسط آنان صورت می گرفت و سازمان آنان قبل از حزب به انترناسیونال کمونیست پیوسته بود.

در میان این سازمان ها باید به جنبش سندیکایی ث.ژ.ت.یو اشاره کرد که دلیل اهمیت ویژه آن شایسته تاملی بیشتر است.

شکل گیری ث.ژ.ت.یو

شکست اعتصاب های ۱۹۲۰ موجب تسریع روند جدایی و افتراق شد که از ۱۹۱۸ در جنبش سندیکایی فرانسه آغاز شده بود. اکثریت، یعنی فرمبیست ها، طرفدار ادغام سندیکاها در "مسایل ملت" یعنی در واقع طرفدار دولتی شدن سندیکاها بودند. آنان با تجربه شوروی مخالف بودند و توانستند مبارزان و سازمان های اقلیت سندیکایی را فله وار اخراج کنند. اقلیت هر چند در حال رشد بود اما قادر نبود در برابر رهبری کنفدرال جبهه ای واحد بوجود آورد. به میزانی که در اتحاد شوروی اختلاط میان شوراها و سندیکاها، میان رژیم بلشویک و دولت سندیکالیست، از میان می رفت؛ پیوستن مستقیم ث.ژ.ت.یو به انترناسیونال کمونیست محتمل تر می شد. در این شرایط انترناسیونال کمونیست برای متحد کردن و پیوستن سندیکالیست های انقلابی تصمیم به تاسیس انترناسیونال سندیکایی سرخ گرفت. اما در اساسنامه این سازمان قید شده بود که با انترناسیونال کمونیست پیوندی اندام وار و ارگانیک خواهد داشت. اکثریت خشمگین بود، اقلیت پاره پاره. تنها چند تن از "کمونیست انترناسیونالیست ها" مانند روسمار، حاضر به پذیرفتن چنین پیوندی میان دو انترناسیونال بودند، پیوندی که "آناشویست ها"، "سندیکالیست های خالص" و "سندیکالیست های کمونیست" (از جمله مونات، موموسو و سمراد) که هنوز عضو حزب کمونیست نبودند با آن مخالف بودند.

کنگره کنفدرال که در شهر لیل و در اوضاع و احوالی که به حال اقلیت نامساعد بود برگزار شد به پیروزی ضعیف گرایش اکثریت منجر شد که از آن برای اخراج وسیع اقلیت استفاده کرد. اقلیت، در پاسخ، در دسامبر ۱۹۲۱ نشست برگزار کرد و خواهان تشکیل کنگره فوق العاده ث.ژ.ت شد. در پاسخ به این درخواست کمیسیون اداری ث.ژ.ت بر شکاف مهر تایید زد.

اخراج شدگان يك کنفدراسیون جدید سندیکایی را بنیاد گذاشتند بنام ث.ژ.ت.یو که درون آن، در تمام سال ۱۹۲۲، طرفداران و مخالفان پیوستن به **انترناسیونال سندیکایی سرخ** با یکدیگر درگیر بودند. در این شرایط بود که انترناسیونال سرخ، بند مورد اختلاف اساسنامه دایر بر پیوند ارگانیک میان این انترناسیونال و انترناسیونال کمونیست، یعنی در واقع میان سندیکاها و حزب کمونیست را کنار گذاشت. در نتیجه طرفداران پیوستن به انترناسیونال سندیکایی سرخ که اتحادی از سندیکالیست- کمونیست‌ها و کمونیست‌های انترناسیونالیست بودند بر مخالفان چیره شدند و ث.ژ.ت.یو به **انترناسیونال سرخ** پیوست.

باید دقت کرد که مسایل را از چارچوب تاریخی آن جدا نکرد. مناسباتی را که از آن زمان میان ث.ژ.ت.یو و حزب کمونیست بوجود آمد نمی توان خارج از وظایفی که جنبش انقلابی **در آن زمان** در برابر خود قرار داده بود درک کرد. فرانسه‌ی آن زمان در عصر "رفاه" زندگی می‌کرد و ث.ژ.ت.یو فرمیست و دارای اکثریت جذب این تصویر شده بود. این سازمان می‌خواست جنبش سندیکایی بر سر عقل بیاید و با قاطعیت بیشتری در مسیر همکاری تنگاتنگ با دولت پیش می‌رفت. برای مقابله با این وضع نیاز به حزبی تراز نوین و سندیکایی طبقاتی و توده‌ای بود، که هر دوی آنها **باید ساخته می‌شد**. و تنها می‌توانست **هریک بوسیله دیگری** ساخته شود و یکی بدون دیگری نمی توانست ساخته شود. (فراموش نکنیم که روابط سندیکاها و فرمیست با احزاب سوسیال دمکرات خیلی تنگ تر از روابطی بود که سندیکاها و انقلابی با احزاب کمونیست داشتند). از آن زمان میان سازمان سیاسی، یعنی حزب کمونیست، و سازمان سندیکایی، یعنی **ث.ژ.ت.یو**، تداخل‌ها و گذرگاه‌ها و تفاوت‌های بسیاری بوجود آمد که گاه پیش بردن و روزآمد کردن آن در عرصه کارخانه‌ها و موسسات دشوار بود.

اما **ث.ژ.ت.یو** دقیقاً زمانی مستحکم شد که تجدید سازمان حزب کمونیست برپایه حوزه‌های کارخانه به بالاترین حد خود رسید، یعنی در اوج سیاست "بلشویزاسیون". این حوزه‌های حزبی تازه ایجاد شده به ساخت یا تجدید ساخت بخش‌های سندیکایی یاری رساندند که آنان نیز قربانی پیگرد و سرکوب بودند. در واقع کار حوزه‌های حزبی غالباً و در تحلیل نهایی، قبل از هرچیز و بدواً به سود سندیکا تمام می‌شد. بدینسان بدون در نظر داشتن مبارزه حوزه‌های حزبی کارخانه‌ها نمی توان پیوستن دوباره طبقه کارگر به جریان انقلابی را درک کرد، پیوستنی که بعدها با اکثریت یافتن جریان انقلابی در **ث.ژ.ت** تا آن زمان فرمیست خود را نشان داد. به همین شکل دوران مشی "طبقه برضد طبقه" که برعکس موجب دوری مبارزان از کارخانه‌ها شد، در عرصه سندیکایی خود را با سقوط اعضا نشان داد.

به سازمانهایی که در فوق اشاره کردیم یعنی "جنبش جنگ رفتگان سابق"، جوانان کمونیست، **ث.ژ.ت.یو** که در آن زمان نوعی تقسیم وظیفه میان آنان وجود داشت، جنبش‌هایی نیز افزود می‌شود که در مفهوم امروزین سازمان‌های توده‌ای قرار دارند: امداد سرخ، دوستان اتحاد شوروی، سازمان‌های مختلف فرهنگی و ورزشی و غیره. هر کدام از آنها به شیوه خود و در عرصه ویژه خود به ریشه دواندن حزب در میان مردم و افزایش مخاطبان آن یاری رساندند. بالاخره این نکته را نیز یادآور شویم که حزب کمونیست در طول دهه بیست هدف **اصلی** اش عضوگیری نبود. این حزب خود را **یک حزب کادرها، یک پیشاهنگ رهبری کننده** می‌دانست و می‌کوشید کسانی را که به آن نزدیک می‌شدند به سمت سازمان‌های توده‌ای مختلفی که می‌کوشید فعالیت آنها را هماهنگ کند سوق دهد. اینکه تعداد اعضای این سازمان‌ها نیز کاهش

می‌یافت در این واقعیت که در همان زمان آنان نفوذ توده‌ای بسیار بیش از شمار اعضای خود داشتند هیچ تغییری نمی‌دهد. مثلاً می‌توان به جنبش "کمیته دفاع از اومانیته" که در اوت ۱۹۲۹ تشکیل شد اشاره کرد که هدف آن دفاع از اومانیته در برابر خطر نابودی مالی بود. در شرایطی که دولت با حمله به "بانک کارگران و دهقانان" که منبع تامین مالی روزنامه بود تصور می‌کرد حزب را به سادگی بیخ دیوار قرار داده است، این جنبش ظرفیت توده‌ای حزب را برای بسیج در دفاع از خود نشان داد.

راه توده ۱۲۷ ۲۰,۰۳,۲۰۰۷